فصلنامه علمی ـ پژوهشی اندیشه نوین دینی
سال۶، ش ۲۰، بهار ۱۳۸۹
صفحات ۱۲۰ ـ ۱۰۷

ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
A Quarterly Research Journal
Vol. 6, No. 20, Spring 2010

نقد و بررسی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

محمد ابراهیمی‌راد*

چکیده

یکی از برهان‌هایی که بر اثبات واجب تعالی اقامه شده، برهان صدیقین است. در این برهان، از مخلوقات و ویژگی‌های آنها برای اثبات خداوند استفاده نشده، بلکه از خود هستی و وجود، بر وجود خداوند استدلال شده است. در تقریری که «صدرالمتألهین» از برهان صدیقین ارائه داده، از چندین مقدمه فلسفی استفاده کرده است، ولی در تقریر مرحوم «علامه طباطبایی» از آن برهان، هیچ نوع مقدمه فلسفی‌ای به کار نرفته است. به عبارت دیگر، هنگامی که فیلسوف الهی وارد بحث اثبات خدا می‌شود، می‌تواند بدون گذراندن هیچ مسئله فلسفی، واجب بالذات را اثبات کند. هدف این مقاله، نقد و تحلیل تقریر مرحوم علامه طباطبایی از برهان صدیقین و ارائه تقریری نوین از آن برهان است.

واژگان کلیدی

صدیقین، واقع، نفس الامر، ثبوت، عدم، سفسطه.

---

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اراک. m-ebrahimirad@araku.ac.ir
تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۳. تاریخ تأیید: ۸۹/۵/۷

بر اساس یک تقسیم‌بندی، براهینی که بر اثبات وجود خداوند اقامه می‌شود، دو دسته‌اند:

۱. براهینی که در آنها وجود مخلوقات در ابتدا، مسلّم و مفروض گرفته شده و سپس با تکیه بر یکی از صفات آنها بر وجود خداوند استدلال می‌شود. برای نمونه، در برهان حدوث، از راه حدوث مخلوقات، و در برهان علیت، از راه معلولیت آنها برهان اقامه می‌شود.

۲. براهینی که در آنها از مخلوقات و ویژگی‌های آنها استفاده نشده، بلکه از خود هستی و وجود، بر وجود خداوند استدلال شده است. این دسته از براهین به سه قسم تقسیم می‌شوند:

الف) استدلال از مفهوم وجود یا مفهوم یکی از صفات وجود، مانند مفهوم وجود یا مفهوم کامل‌ترین موجود (برهان وجودی)، مانند برهان «آنسلم»؛

ب) استدلال از مفهوم وجود به لحاظ مصداق آن، مانند برهان مرحوم «اصفهانی» (کمپانی) (ابراهیمی‌راد، ۱۳۸۵: ۱۱۵) و برهان «ابن‌سینا»؛

ج) استدلال از اصل حقیقت وجود و هستی بر ذات خداوند، مانند برهان «صدیقین».

ابن‌سینا اصطلاح برهان صدیقین را نخستین بار بر برهانی که برای اثبات وجود خدا آورده بود، اطلاق کرد؛ برهانی که در آن از مخلوقات و ویژگی‌های آنها برای اثبات خداوند استفاده نشده است. (جوادی آملی، بی‌تا: ۲۱۱)

او برهان خویش را چنین تقریر می‌کند:

> موجود یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود، اگر واجب الوجود باشد، مطلوب ثابت است و اگر ممکن الوجود باشد، باید به واجب الوجود منتهی شود تا محذور دور و تسلسل لازم نیاید.

پس از تقریر برهان می‌گوید:

> این برهان، محکم‌ترین و شریف‌ترین برهان خداشناسی است؛ زیرا در این روش، هستی از آن جهت که هستی است، بر وجود حق تعالی گواهی می‌دهد و مخلوقات و صفات آنها واسطه اثبات خداوند قرار نگرفته است.

در نهایت، چنین نتیجه می‌گیرد:

هذا حکم للصدیقین الذین یستشهدون به لا علیه. (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳/ ۶۶)

این‌گونه حکم مختص به صدیقین است که با نظر به خداوند بر او گواه می‌گیرند و با نظر به غیر بر او استدلال نمی‌کنند.

پس از او، این نوع برهان، به برهان صدیقین شهرت یافت.

لازم به تذکر است که برهان صدیقین ابن‌سینا، طبق تقریری که توضیح داده شد، با تقریرهای دیگری که نسبت به برهان امکان و وجوب ارایه شده است، تفاوتی اساسی دارد؛ زیرا نوعاً در سایر تقریرهای برهان امکان و وجوب، موضوع مقدمه اول، خصوص امکان است و گفته می‌شود: «الممکن موجود»، ولی در برهان صدیقین ابن‌سینا، موضوع مقدمه اول موجودیت است و گفته می‌شود: «هناک موجود».

علاوه بر این، در برهان امکان و وجوب، خود «وجود ممکن»، امری ثابت و مسلم تلقی شده است: «الممکن موجود»، ولی در برهان صدیقین ابن‌سینا، نام «ممکن» به صورت قضیه منفصله حقیقیه آمده است: «هذا الموجود اما واجب او ممکن». پس در برهان امکان و وجوب، مقدمه حملیه است، ولی در برهان ابن‌سینا، مقدمه شرطیه است. ازاین‌رو در برهان امکان از وجود ممکن به وجود واجب می‌رسیم، ولی در برهان ابن‌سینا از اصل موجودیت و وجود و هستی به واجب می‌رسیم.

صدرالمتألهین، برهان ابن‌سینا را برهان صدیقین به حساب نمی‌آورد؛ زیرا در برهان صدیقین نظر به حقیقت وجود می‌شود، نه مفهوم وجود؛ درحالی‌که در برهان ابن‌سینا به جای نظر به حقیقت وجود، به مفهوم وجود توجه شده است. البته صدرالمتألهین از این جهت که در آن برهان از مخلوقات و ویژگی‌های آنها برای اثبات خداوند استفاده نشده و تنها به مفهوم وجود توجه شده، آن را به برهان صدیقین، نزدیک‌تر می‌داند:

... وهذا المسلک اقرب الی منهج الصدیقین ولیس بذالک کما زعم لان هناک یکون النظر الی حقیقة الوجود و ههنا یکون النظر فی مفهوم الوجود. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶ / ۲۶)

به نظر می‌رسد این اشکال ملاصدرا به ابن‌سینا وارد نباشد؛ زیرا ابن‌سینا در برهان مزبور، وجود را به لحاظ مصداق مورد توجه قرار داده و بر اساس آن استدلال کرده است،

نه اینکه مفهوم وجود را از حیث مفهوم بودن، مقدمهٔ استدلال قرار داده باشد؛ زیرا مفهوم به تنهایی یک پدیده ذهنی و ممکن است، در حالی که برهان ابن‌سینا بر اثبات ذات واجب ـ که یک وجود عینی است ـ اقامه می‌شود نه اثبات مفهومی به نام واجب.

از این رو «حاجی سبزواری» در توضیح برهان ابن‌سینا می‌گوید: «ولکن من حیث السرایة الی المعنون». به این معنا که مفهوم وجود به عنوان حکایت کننده و سرایت کننده به معنون که حقیقت وجود است، مقصود ابن‌سینا است. (همان: ۶ / ۲۷، تعلیقه سبزواری)

صدرالمتألهین خود برهانی بر اساس حقیقت وجود ارائه می‌دهد و آن را سزاوار نام برهان صدیقین می‌داند. پیش از توضیح تقریر ملاصدرا از برهان صدیقین ذکر چند نکته لازم است:

۱. ملاصدرا در اسفار می‌نویسد:

> فیکون الطریق الی المقصود هو عین المقصود ... المسلوک الیه عین السبیل فهو اشرف ... و هو سبیل الصدیقین الذین یستشهدون به علیه. (همان: ۶ / ۱۳ و ۲۶)

در این برهان از ذات حق بر ذات حق استدلال می‌شود و با تأمل در ذات واجب به ذات او می‌رسیم؛ ولی در براهین دیگر با تأمل در غیر واجب به واجب می‌رسیم و راه، غیر از هدف است.

این سخن که «در برهان صدیقین، راه عین هدف است» و «از ذات واجب به واجب می‌رسیم»، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بنابر وحدت شخصی وجود، می‌توان گفت: راه عین هدف است و از ذات او به خود او پی می‌بریم؛ زیرا بر طبق این مبنا در عالم، وجودی جز وجود خداوند نیست. به همین دلیل می‌توان گفت که در برهان صدیقین، از ذات او به خود او پی می‌بریم و از مشاهده وجود به وصفش که (ضرورت ازلی) است، می‌رسیم. ولی برهان صدیقین ملاصدرا بر اساس تشکیک وجود است (وحدت در کثرت و کثرت در وحدت) نه وحدت شخصی وجود. ازاین‌رو، ملاصدرا در توضیح برهان صدیقین تصریح می‌کند که وجودات متکثره هستند و در میان این وجودات، شدت و ضعف و کمال و نقص وجود دارد.

بنا بر تشکیک وجود، عبارت «در برهان صدیقین، راه عین هدف است و از ذات واجب

به واجب می‌رسیم»، صحیح نیست؛ زیرا بنا بر تشکیک، یک حقیقت واحده تشکیکی وجود دارد که یک مرتبه آن حقیقت مطلقه لایتناهی است که خداوند است و در برهان صدیقین از حقیقت تشکیکی وجود به حقیقت صرف لایتناهی وجود می‌رسیم. پس از خود خدا، به خدا نمی‌رسیم؛ زیرا خداوند یک واحد شخصی است، در حالی که حد وسط در برهان، یک واحد تشکیکی ذومراتب است که یکی از مراتب آن خداوند است. (همان: ۶ / ۱۳، تعلیقه علامه طباطبایی؛ جوادی آملی، ۱۳۶۸: بخش یکم/ ۱۱۶)

به عبارت دیگر، در برهان صدیقین، حد وسط، حقیقت تشکیکی وجود است که شامل همه مراتب وجود، ازجمله مرتبه لایتناهی (خداوند) آن است. پس حقیقت تشکیکی وجود، غیر از مرتبه لایتناهی است و نتیجه آن برهان، اثبات حقیقت لایتناهی (خداوند) است. پس حد وسط غیر از نتیجه و راه، غیر از هدف است.

۲. ظاهر مضامین بعضی ادعیه و مناجات، دلالت بر این دارد که به وسیله ذات خدا، خدا را می‌توان شناخت. برخی بزرگان این مضامین را بر برهان صدیقین حمل کرده، آن جملات را شاهدی بر این آورده‌اند که برهان صدیقین استدلال از ذات خدا بر ذات اوست و راه، عین هدف است. بعضی از آن مضامین عبارت‌اند از:

یک. در دعای عرفه سیدالشهداعلیه‌السلام آمده که:

> کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک؟ ا یکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک ؟ متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعد تحتی تکون الآثار هی التی توصل الیک ... .
>
> چگونه بر وجود تو به چیزی استدلال شود که در وجودش به تو نیاز دارد ؟ آیا برای غیر تو ظهوری است که برای تو نیست تا او ظاهرکننده تو باشد؟ تو چه زمان غایب بودی تا محتاج دلیلی باشی که بر تو دلالت کند؟

دو. امام سجادعلیه‌السلام در دعای «ابوحمزه ثمالی» می‌فرماید:

> بک عرفتک و انت دللتنی علیک... .
>
> تو را به وسیله تو شناختم و تو مرا به سوی خود فرا خواندی و رهنمون شدی.

سه. حضرت علی‌علیه‌السلام در دعای «صباح» می‌فرماید:

یا من دل علی ذاته بذاته.

ای خدایی که ذات او بر ذاتش دلالت دارد.

ولی این مضامین را نمی‌توان بر برهان صدیقین حمل کرد؛ زیرا این مضامین به استدلال نظری و علم حصولی تصریحی ندارند تا شاهدی باشند بر اینکه برهان صدیقین استدلال از ذات خدا بر ذات اوست و راه، عین هدف است؛ حتی دلالت آنها بر علم شهودی و حضوری بیشتر است تا استدلال بر واجب از راه ذات واجب. (حسین‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۹۲)

تقریر ملاصدرا از برهان صدیقین

تقریر ملاصدرا از برهان صدیقین، مبتنی بر مقدماتی است که هر یک از آنها در جای خود به وسیله برهان اثبات شده است. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶ / ۱۴)

۱. اصالت وجود؛ این مقدمه به دو قضیه منحل می‌شود:

یک. واقعیت هست در مقابل سفسطه و نفی واقعیت؛

دو. این واقعیت وجود است نه ماهیت.

۲. تشکیک وجود؛ حقیقت وجود وحدت تشکیکی دارد. در وحدت تشکیکی، کثرت همانند وحدت واقعیت دارد، ولی این کثرت به وحدت بر می‌گردد؛ به عبارتی، اختلاف مراتب وجود به امری خارج از وجود بر نمی‌گردد، بلکه اختلاف آنها به ضعف و شدت، نقص و کمال در وجود بازگشت می‌کند.

۳. معلول عین ربط به علت است؛ هر موجود محدود و ضعیف، ممکن و معلول است و عین ربط به علتی اقوا و اتم از خود است.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که اگر همه آن مراتب وجود، محدود و وابسته و عین الربط باشند و به یک مستقل و غنی بالذات منتهی نشوند، مستلزم آن است که هیچ مرتبه‌ای از آن مراتب، موجود نشود؛ زیرا همه عین ربط و نیازمندی‌اند و اگر بدون آن مرتبه اعلا موجود شوند، لازمه‌اش این است که غنی و بی‌نیاز باشند و این خلاف فرض است؛ پس باید در رأس مراتب وجود، موجودی مستقل، مطلق و غنی بالذات باشد که همان واجب است.

تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

برهان صدیقین پس از ملاصدرا کامل‌تر شد؛ زیرا از مقدماتش کاسته و راه رسیدن به آن کوتاه‌تر شد. یکی از مراحل تکامل این برهان از سوی مرحوم حاجی سبزواری و مرحله دیگر آن از سوی مرحوم علامه طباطبایی صورت گرفت. هدف این مقاله، نقد و بررسی تقریر مرحوم علامه طباطبایی است.

علامه طباطبایی، برهان صدیقین را به گونه‌ای تقریر کرده که به هیچ نوع مقدمه‌ای حتی به اصالت وجود نیاز ندارد. ازاین‌رو، می‌تواند به عنوان نخستین مسئله فلسفی تلقی شود؛ به عبارت دیگر، فیلسوف الهی وقتی وارد مسایل فلسفی می‌شود، می‌تواند بدون گذراندن هیچ مسئله‌ای از مسایل فلسفی، واجب بالذات را اثبات کند.

علامه طباطبایی در تعلیقه خود بر اسفار، ذیل برهان صدیقین می‌نویسد:

> و هذه هی الواقعیةُ الّتی ندفعُ بها السفسطةُ و نجدُ کلٍّ ذی شعورٍ مضطّرا الی اثباتها و هی لاتقبل البطلانُ و الرفعُ لذاتها، حتی انّ فرض بطلانها و رفعها مستلزمٌ لثبوتها و وضعها، فلو فرضنا بطلان کلِّ واقعیةٍ فی وقتٍ او مطلقا کانت حینئذٍ کلُّ واقعیةٍ باطلةً واقعا، أی الواقعیةُ ثابتةٌ و کذا السوفسطی لو رأی الاشیاء موهومةً او شکّ فی واقعیتها، فعندهُ الاشیاءُ موهومةٌ واقعاً و الواقعیة مشکوکةٌ واقعا، ای هی ثابتةٌ مِن حیثُ هی مرفوعةٌ. و اذا کانت اصلُ الواقعیةِ لاتقبلُ العدم و البطلان لذاتها فهی واجبةٌ بالذاتِ، فهناکَ واقعیةٌ واجبةٌ بالذاتِ و الاشیاءِ التی لها واقعیةٌ مفتقرةٌ الیها فی واقعیتها، قائمةٌ الوجودِ بها. و من هنا یظهر للمتأمّلِ انَّ اصلَ وجودِ الواجبِ بالذاتِ ضروریٌ عندالإنسانِ و البراهینِ المثبتةِ له تنبیهاتٌ بالحقیقةِ. (همان: ۶ / ۱۴)

این همان واقعیتی است که ما به وسیله آن، سفسطه را رد می‌کنیم و هر موجود با شعور، ناگزیر از اثبات آن است. این واقعیت، ذاتاً زوال و عدم را نمی‌پذیرد، به گونه‌ای که از فرض زوال و عدم این واقعیت، ثبوت آن لازم آید؛ زیرا اگر فرض کنیم برای زمانی یا برای همیشه، اصل واقعیت زایل و باطل شود، در این هنگام، آن واقعیت واقعاً باطل خواهد بود، پس حتی در هنگام فرض بطلان و زوال واقعیت، باز واقعیتی اثبات شده است. همچنین سوفسطایی که اشیا را موهوم می‌پندارد یا در واقعیت آنها تردید می‌کند، اشیا در نزد او واقعاً موهومند و واقعیت، به واقع برای او مشکوک است و

> چون اصل واقعیت، ذاتا زوال‌ناپذیر است و قبول عدم و بطلان نمی‌کند؛ پس او واجب الوجود بالذات است؛ درنتیجه در خارج واقعیتی وجود دارد که واجب بالذات است و اشیایی که دارای واقعیت‌اند، در واقعیت داشتن خویش به آن واجب بالذات نیازمند هستند و وجودشان قائم به اوست... .

علامه طباطبایی در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» همین برهان را این چنین تقریر می‌فرمایند:

> واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شک نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی برنمی‌دارد. به عبارت دیگر، واقعیت هستی بی هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لاواقعیت نمی‌شود و چون جهان، گذران و هر جزء از اجزای جهان نفی را می‌پذیرد، پس عین همان واقعیت نفی‌ناپذیر نیست، بلکه با آن واقعیت، واقعیت دارد و بی آن، از هستی بهره‌ای نداشته و منتفی است. (مطهری، ۱۳۷۰: ۵ / ۱۱۶)

خلاصه برهان علامه طباطبایی

اصل واقعیت قابل زوال و عدم نیست؛ زیرا از فرض نیستی و عدم آن، ثبوت و تحقق آن لازم می‌آید. اگر فرض کنید هیچ واقعیتی وجود ندارد، معنایش این است که به واقع هیچ واقعیتی وجود ندارد. پس اصل واقعیت محفوظ مانده و ثابت است. چیزی که زوالش ذاتاً مستحیل است، ثبوت و تحققش ذاتاً واجب خواهد بود.

این تقریر به هیچ مسئله فلسفی به عنوان مبدأ تصدیقی نیاز ندارد و تنها با نفی سفسطه و پذیرش اصل واقعیت، وجود خدا اثبات می‌شود. ازاین‌رو، می‌توان آن را «اخصر البراهین» نامید؛ در حالی که تقریر ملاصدرا به مقدماتی و تقریر حاجی سبزواری به یک مقدمه (اصالت الوجود) نیازمند بود.

نقد و بررسی

واقعیت به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. «واقعیت اعم» که همان واقع نفس الامری است و ملاک صدق و کذب قضایاست

و شامل واقع عدم هم می‌شود.

۲. «واقعیت اخص» که واقع عینی و خارجی است و مورد انکار سوفسطی است.

در استدلال مرحوم علامه بین واقعیت اعم و واقعیت اخص، خلط شده است. اثبات واقع نفس الامری نمی‌تواند واقعیت عینی و وجودی را اثبات کند. سوفسطی که واقعیت را انکار می‌کند، واقعیت عینی را منکر می‌شود، نه واقع نفس الامری که شامل واقع عدم هم می‌شود. به همین دلیل، سوفسطی که می‌گوید واقع عینی و خارجی واقعاً معدوم است؛ یعنی همه جا عدم و نیستی است و هیچ چیزی موجود نیست. او در اینجا واقع را قبول دارد، ولی واقع را عدم می‌داند نه وجود. در نتیجه، این عبارت مرحوم علامه که: «اگر کسی نفی واقعیت کند با نفی واقعیتْ اثبات واقعیت کرده است»، صحیح نیست؛ زیرا واقع مساوی با وجود نیست، بلکه اعم از وجود و عدم است. واقع امور وجودی، وجود است، ولی واقع امور عدمی، عدم است. کسی که می‌گوید: «هیچ چیزی واقعاً موجود نیست»، در اینجا واقع، عدم است نه وجود و مطابق بودن این قضیه با واقع، به این است که چیزی در عالم موجود نباشد، نه اینکه چیزی موجود باشد. (فیاضی، ۱۳۷۵: ۶۳)

قید «واقعاً» در عبارت: «... فلو فرضنا بطلان کلِّ واقعیةٍ فی وقتٍ او مطلقا کانت حینئذٍ کلُّ واقعیةٍ باطلة واقعا، أی واقعیة ثابتةٌ ...»، نزد علامه، گویای ثبوت و وجود است، در حالی که مدلول «واقعا» در قضایای ثبوتی، گویای ثبوت است؛ ولی در قضایای سلبی، گویای عدم است. اگر گفته شود: «شریک الباری معدوم است واقعاً»؛ در اینجا کلمه « واقعاً » ثبوتی را به دنبال ندارد، بلکه واقع و نفس الامر این گونه قضایا، همان نبود و عدم است، نه ثبوت یک حقیقت. ازاین‌رو، عبارت «واقعیت معدوم است واقعاً»، گویای هیچ واقعیت ثبوتی نیست و معنایش این است که هیچ موجودی در عالم وجود ندارد. (معلمی، ۱۳۸۶: ۸۸)

البته مرحوم علامه چون نفس الامر و واقع را چه در قضایای ثبوتیه و چه در قضایای سلبیه مساوی با مطلق ثبوت می‌داند (اعم از ثبوت حقیقی و اعتباری)، (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۷۴) قید «واقعاً» را با وجود و ثبوت مساوی تلقی می‌کند، در حالی که واقع و نفس الامر با وجود و ثبوت مساوی نیست، بلکه اعم از ثبوت و عدم است. به همین دلیل در قضیه

«شریک الباری معدوم واقعاً»، نفس الامر و واقع این قضیه همان نبود و عدم شریک‌الباری است نه ثبوت یک حقیقتی. بنابراین، مطابق بودن این قضیه با واقع، به این است که شریک‌الباری وجود نداشته باشد و معدوم باشد. همچنین در قضیه «واقعیت معدوم است واقعاً»، مطابق بودن این قضیه با واقع به این است که هیچ چیزی وجود و ثبوت نداشته باشد، نه اینکه چیزی ثبوت و وجود داشته باشد.

تقریری نوین از برهان صدیقین

برهان صدیقین را می‌توان به گونه‌ای تقریر کرد که بدون هیچ گونه مقدمه فلسفی، اشکال ذکر شده بر تقریر مرحوم علامه، بر آن وارد نباشد. توضیح این تقریر به چند مقدمه نیاز دارد:

۱. واقعیت وجود دارد و سفسطه باطل است. مراد از واقعیت، آن امر عینی محقق در خارج است که در برابر سفسطه مطرح است.

۲. مراد از واقعیت، همه واقعیت است. همه آنچه در خارج موجود است. به عبارتی، هر چه را هست، یک جا در نظر گرفته و می‌گوییم که همه آنها واقعیت هستند و وجود دارند.

۳. این تعریف از واقعیت یعنی که مجموعه هستی و همه آنچه هست، تا هست، عدم را نمی‌پذیرد، پس ضرورت ذاتی دارد. از طرفی مجموعه هستی و هر آنچه هست از افراد و آحاد، وابسته و مشروط به غیر و معلول ماسوای خود نیست؛ زیرا خارج از همه هستی چیزی نیست تا وابسته و مشروط به آن و معلول آن باشد. پس مجموعه هستی و هر آنچه هست، مشروط به شرطی و وابسته به چیزی و معلول علتی نیست. در نتیجه، علاوه بر ضرورت ذاتی، ضرورت ازلی هم دارد و واجب بالذات است.

۴. اکنون که مجموعه هستی و هر آنچه هست، وابسته به غیر نیست و ضرورت ازلی دارد و واجب بالذات است، تفاوتی ندارد که همه این افراد و آحاد هستی واجب بالذات باشند و ضرورت ازلی داشته باشند یا یکی واجب باشد و بقیه ممکن باشند یا یکی ممکن باشد و بقیه واجب باشند یا تعدادی واجب و تعدادی ممکن باشد. در هر صورت، واجب بالذات اثبات شده است و برهان تمام است. (فیاضی، ۱۳۷۵: ۵۷)

البته بطلان این احتمال که همه افـراد هسـتی ممکـن باشـند، واضـح اسـت، چـون ممکن‌بودن با ضرورت ازلی، سازگار نیست. اگر مجموعه هستی ضرورت ازلـی دارد و بـه چیزی وابسته و مشروط نیست، پس نمی‌تواند ممکن باشد؛ زیرا ممکن یعنـی وابسـته بـه غیر و مشروط به دیگری، در حالی که مجموعه هستی وابسته و مشروط به غیـر نیسـت. پس تنها با توجه به اصل هستی و رد سفسطه، واجب تعالی را می‌توان اثبات کرد، بـدون اینکه به هیچ گونه مقدمه فلسفی نیاز باشد.

با این تقریر از برهان صدیقین، تنها وجود واجب تعالی اثبات می‌شود، ولی توحید او و سایر صفات و کمالات او باید با دلایل دیگری ثابت شوند.

با توضیحاتی که در این تقریر جدید از برهان صدیقین بیان شد، علاوه بر اینکه اشکال ذکر شده بر تقریر مرحوم علامه طباطبایی وارد نمی‌شود، اولویت این تقریر بر تقریر مرحوم ملاصدرا روشن می‌شود؛ زیرا تقریر مرحوم ملاصدرا مبتنی بر چند مقدمه است کـه بیـان شد، ولی این تقریر به هیچ گونه مقدمه‌ای نیاز ندارد و تنها با توجه به اصـل هسـتی و رد سفسطه، واجب تعالی اثبات می‌شود. همچنین اولویت این تقریر از برهان صدیقین بر تقریر مرحوم حاجی سبزواری، معلـوم مـی‌شـود. ایشـان در تعلیقـه خـویش بـر اسـفار در ابتـدا می‌فرمایند:

> لکنی اقول المقدمات المأخوذة فی هذه الحجة وان کانت شامخة فیها مطالب عالیة الا ان الاستکشاف عنها فی اول الامر لیس بلازم اذ تصیر به کثیر الدقة عسرة النیل و ان کان لازما فی مقام آخر کمقام البحث عن فیاضیته.
>
> این مقدماتی که در تقریرصدرالمتالهین آمده گرچه سودمند است، ولی ایـن مقدمات راه را باریک ودشوار می‌کند. به همین دلیل، اخذ آنها در ابتدی امر لازم نیست، گرچه در بحث‌های بعد لازم می‌آید. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶ / ۱۶)

در ادامه، تقریر خویش را این گونه بیان می‌فرمایند:

> فالاسد الاخسر ان یقال بعد ثبوت اصالة الوجود: ان حقیقـة الوجـود التـی هـی عـین الاعیان وحاق الواقع حقیقة مرسلة یمتنع علیها العدم اذ کـل مقابـل غیرقابـل لمقابـل

والحقیقة المرسلة التی یمتنع علیها العدم واجبة الوجود بالذات فحقیقة الوجود الکذائیة واجبة الوجود بالذات وهوالمطلوب. (همان)

کوتاه‌ترین و محکم‌ترین تقریر برهان صدیقین، این است که پس از اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، گفته شود حقیقت وجود که همان واقعیت و عینیت است، حقیقت صرف و مرسله‌ای است که محال است عدم را بپذیرد؛ زیرا هیچ مقابلی مقابل خود را نمی‌پذیرد (به عبارتی، وجود، مقابل خود که عدم است را نمی‌پذیرد و عدم مقابل خود که وجود است را نمی‌پذیرد). این حقیقت مرسل که ممتنع است عدم را بپذیرد، واجب الوجود بالذات است. پس حقیقت وجود که مرسل، مطلق و صرف است، واجب الوجود بالذات است و همین مطلوب ماست.

هر چند چون حکیم سبزواری، از مسئله تشکیک وجود و بساطت وجود به عنوان مبادی تصدیقیه استفاده نکرده است، تقریر او نسبت به تقریر صدرالمتألهین کوتاه‌تر است، ولی در این تقریر، هم از یک مبدأ تصدیقی که یکی از مسایل فلسفی است (اصالت وجود)، استفاده شده است و نمی‌توان مسئله اثبات واجب را مطابق طریقه حکیم سبزواری، از مسئله اثبات اصالت وجود طرح کرد. در حالی که در تقریری که در این مقاله ارائه شده، از هیچ مقدمه و مبدأ تصدیقی استفاده نشده و تنها با توجه به اصل هستی و رد سفسطه، واجب تعالی اثبات شده است.

نتیجه

تقریر مرحوم علامه طباطبایی از برهان صدیقین چون از هیچ گونه مقدمه فلسفی استفاده نشده است کامل‌ترین و کوتاه‌ترین تقریر محسوب می‌شود ولی تقریر ایشان در این مقاله، پذیرفته نشده و مورد نقد قرار گرفته است. در تقریر ایشان بین واقعیت اعم که همان واقع نفس الامری است و ملاک صدق و کذب قضایاست و شامل واقع عدم هم می‌شود و واقعیت اخص که واقع عینی و خارجی و مورد انکار سوفسطی است، خلط شده است.

اینکه می‌فرمایند: «با نفی واقعیت اثبات واقعیت می‌شود»، صحیح نیست؛ زیرا واقع امور عدمی، عدم است. کسی که می‌گوید: «هیچ چیزی واقعاً موجود نیست»، در اینجا

واقع، عدم است نه وجود و مطابق بودن این قضیه با واقع، به این است که چیزی در عالم موجود نباشد، نه اینکه چیزی موجود باشد. مانند اینکه گفته شود: «شریک الباری معدوم است واقعاً». در اینجا کلمه «واقعاً» ثبوتی را به دنبال ندارد، بلکه واقع و نفس الامر این‌گونه قضایا، همان نبود و عدم است، نه ثبوت یک حقیقت. ازاین‌رو، عبارت «واقعیت معدوم است واقعاً»، گویای هیچ واقعیت ثبوتی نیست و معنایش این است که هیچ موجودی در عالم وجود ندارد.

در تقریر جدیدی که در این مقاله از برهان صدیقین ارائه شد، از هیچ گونه مقدمه فلسفی‌ای استفاده نشد و تنها با توجه به اصل هستی و رد سفسطه، واجب تعالی اثبات شد، بدون اینکه اشکال ذکر شده بر تقریر مرحوم علامه، وارد شود.

منابع و مآخذ

۱. ابراهیمی‌راد، محمد، ۱۳۸۵، «برهان مفهومی از دیدگاه آنسلم و محقق اصفهانی»، ***مجله پژوهش‌های فلسفی ـ کلامی***، شماره ۲۷.

۲. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، ۱٤۰۳ق، ***الاشارات والتنبیهات***، دفتر نشر کتاب.

۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳٦۸، ***شرح حکمت متعالیه***، الزهرا.

٤. ـــــــــــــــ ، بی‌تا، ***تبیین براهین اثبات خدا***، قم، اسرا.

۵. حسین‌زاده، محمد، ۱۳۸۰، ***فلسفه دین***، قم، بوستان کتاب قم.

٦. شیرازی، صدرالدین، ۱۹۸۱م، ***الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیة الاربعة***، ج ٦، بیروت، دار احیاء التراث، مصطفوی.

۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۸، ***نهایة الحکمه***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۸. فیاضی، غلامرضا، ۱۳۷۵، ***جزوه الهیات فلسفه***، دوره تخصصی کلام اسلامی مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.

۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، ***اصول فلسفه و روش رئالیسم***، تهران، صدرا.

۱۰. معلمی، حسن، ۱۳۸٦، «تأملی در یک برهان»، ***مجله معارف عقلی***، شماره ٦.